

## یسوع یتجلی علی الجبل

<sup>1</sup> وَبَعْدَ سِتَّةِ أَيَّامٍ أَخَذَ يَسُوعُ بُطْرُسَ وَبَعْقُوبَ وَيُوحَنَّا،  
 أَخَاهُ، وَصَعَدَ بِهِمْ إِلَى جَبَلٍ عَالٍ مُفْرِدِينَ.<sup>2</sup> وَتَغَيَّرَتْ هَيْئَتُهُ  
 قُدَّامَهُمْ وَأَصْأَاءُ وَجْهِهِ كَالشَّمْسِ وَصَارَتْ ثِيَابُهُ بَيَضَاءَ  
 كَالثَّوَرِ.<sup>3</sup> وَإِذَا مُوسَى وَإِيلِيَّا قَدْ ظَهَرَا لَهُمْ يَتَكَلَّمَانِ  
 مَعَهُ.<sup>4</sup> فَجَعَلَ بُطْرُسُ يَقُولُ لِيَسُوعَ: يَا رَبِّ، جَيِّدٌ أَنْ تَكُونَ  
 هَهُنَا، فَإِنْ شِئْتَ نَصْنَعُ هُنَا ثَلَاثَ مِظَالٍ: لَكَ وَاحِدَةً  
 وَلِمُوسَى وَاحِدَةً وَإِلِيَّا وَاحِدَةً.<sup>5</sup> وَفِيمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ إِذَا  
 سَحَابَةٌ بَيَرَّةٌ ظَلَّلَتْهُمْ وَصَوْتُ مِنَ السَّحَابَةِ قَائِلًا: هَذَا هُوَ  
 ابْنِي الْحَبِيبُ الَّذِي بِهِ سُرَرْتُ، لَهُ أَسْمَعُوا.<sup>6</sup> وَلَمَّا سَمِعَ  
 التَّلَامِيذُ سَقَطُوا عَلَى وُجُوهِهِمْ وَخَافُوا جِدًّا.<sup>7</sup> فَجَاءَ يَسُوعُ  
 وَلَمَسَهُمْ وَقَالَ: قُومُوا وَلَا تَخَافُوا. قَرَفَعُوا أَعْيُنَهُمْ وَلَمْ  
 يَرَوْا أَحَدًا إِلَّا يَسُوعَ وَحْدَهُ.

<sup>9</sup> وَفِيمَا هُمْ تَارِلُونَ مِنَ الْجَبَلِ أَوْصَاهُمْ يَسُوعُ قَائِلًا: لَا  
 تُعْلِمُوا أَحَدًا بِمَا رَأَيْتُمْ حَتَّى يَقُومَ ابْنُ الْإِنْسَانِ مِنَ  
 الْأَمْوَاتِ.<sup>10</sup> وَسَأَلُهُ تَلَامِيذُهُ قَائِلِينَ: فَلِمَذَا يَقُولُ الْكِتَابَةُ إِنَّ  
 إِيلِيَّا يَتَّبِعِي أَنْ يَأْتِيَ أَوَّلًا؟<sup>11</sup> فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ: إِنَّ إِيلِيَّا  
 يَأْتِي أَوَّلًا وَيَبْرُدُ كُلَّ شَيْءٍ.<sup>12</sup> وَلَكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ إِيلِيَّا قَدْ  
 جَاءَ وَلَمْ يَعْرِفُوهُ بَلْ عَمِلُوا بِهِ كُلَّ مَا أَرَادُوا، كَذَلِكَ ابْنُ  
 الْإِنْسَانِ أَيْضًا سَوْفَ يَتَأَلَّمُ مِنْهُمْ.<sup>13</sup> حِينَئِذٍ فَهَمَّ التَّلَامِيذُ أَنَّهُ  
 قَالَ لَهُمْ عَنْ يُوَحَنَّا الْمَعْمَدَانِ.

## یسوع یشفی صبی مصروع

<sup>14</sup> وَلَمَّا جَاءُوا إِلَى الْجَمْعِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلٌ جَانِبًا لَهُ<sup>15</sup> وَقَائِلًا:  
 يَا سَيِّدُ، ارْحَمِ ابْنِي فَإِنَّهُ يَصْرَعُ وَيَتَأَلَّمُ سَدِيدًا، وَيَقَعُ كَثِيرًا  
 فِي النَّارِ وَكَثِيرًا فِي الْمَاءِ.<sup>16</sup> وَأَحْضَرْتُهُ إِلَيَّ تَلَامِيذُكَ فَلَمْ  
 يَقْدِرُوا أَنْ يَشْفَوْهُ.<sup>17</sup> فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ: أَيُّهَا الْجِيلُ عَيْزُ  
 الْمُؤْمِنِ الْمُتَلَوِّي، إِلَى مَتَى أَكُونُ مَعَكُمْ؟ إِلَى مَتَى  
 أَتَحْمِلُكُمْ؟ قَدِّمُوهُ إِلَيَّ هَهُنَا.<sup>18</sup> فَأَتَتْهُرَ يَسُوعُ فَخَرَجَ مِنْهُ  
 الشَّيْطَانُ. فَشَفِيَ الْعِلَامُ مِنْ تِلْكَ السَّاعَةِ.

<sup>19</sup> ثُمَّ تَقَدَّمَ التَّلَامِيذُ إِلَى يَسُوعَ عَلَى انْفِرَادٍ وَقَالُوا: لِمَذَا  
 لَمْ تَقْدِرْ تَحْنُ أَنْ نُخْرِجَهُ؟<sup>20</sup> فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: لِعَدَمِ  
 إِيْمَانِكُمْ. قَالِ الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: لَوْ كَانَ لَكُمْ إِيْمَانٌ مِثْلُ حَبَّةِ  
 خَرْدَلٍ لَكُنْتُمْ تَقُولُونَ لِهَذَا الْجَبَلِ: اانْقَلِبْ مِنْ هُنَا إِلَى  
 هُنَاكَ، فَيَنْقَلِبُ وَلَا يَكُونُ شَيْءٌ غَيْرَ مُمَكِّنٍ لَدَيْكُمْ.<sup>21</sup> وَأَمَّا  
 هَذَا الْجِنْسُ فَلَا يَخْرُجُ إِلَّا بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ.

## یسوع یُبْنی بقتله وقيامته مرة ثانية

<sup>22</sup> وَفِيمَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْجَلِيلِ قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: ابْنُ  
 الْإِنْسَانِ سَوْفَ يُسَلَّمُ إِلَى أَيْدِي النَّاسِ فَيَقْتُلُونَهُ وَفِي

## تبدیل هیئت عیسی

<sup>1</sup> و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و  
 برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به  
 کوهی بلند برد.<sup>2</sup> و در نظر ایشان هیأت او متبدل گشت  
 و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون  
 نور، سفید گردید.<sup>3</sup> که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان  
 ظاهر شده، با او گفتگو می کردند.<sup>4</sup> اما پطرس به  
 عیسی متوجه شده، گفت که: خداوند! بودن ما در  
 اینجا نیکو است. اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا  
 بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری  
 برای الیاس.<sup>5</sup> و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری  
 درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک، آوازی از ابر  
 در رسید: که این است پسر حبيب من که از وی  
 خشنودم. او را بشنوید!<sup>6</sup> و چون شاگردان این را  
 شنیدند، به روی در افتاده، بی نهایت ترسان  
 شدند.<sup>7</sup> عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و  
 گفت: برخیزید و ترسان مباشید!<sup>8</sup> و چشمان خود را  
 گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.

<sup>9</sup> و چون ایشان از کوه به زیر می آمدند، عیسی ایشان  
 را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برخیزد،  
 زنهار این رؤیا را به کسی باز نگویید.<sup>10</sup> شاگردانش از  
 او پرسیده، گفتند: پس کاتبان چرا می گویند که می باید  
 الیاس اوّل آید؟<sup>11</sup> او در جواب گفت: البته الیاس می آید  
 و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.<sup>12</sup> لیکن به شما  
 می گویم که: الحال الیاس آمده است و او را نشناختند،  
 بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر  
 انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.<sup>13</sup> آنگاه  
 شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان  
 سخن می گفت.

## عیسی شفا می کند مصروع را

<sup>14</sup> و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده،  
 نزد وی زانو زده، عرض کرد: خداوند! بر پسر من  
 رحم کن زیرا مصروع و به شدت متألم است، چنانکه  
 بارها در آتش و مکرراً در آب می افتد.<sup>16</sup> و او را نزد  
 شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.<sup>17</sup> عیسی  
 در جواب گفت: ای فرقه بی ایمان کج رفتار، تا به کی  
 با شما باشم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من  
 آورید.<sup>18</sup> پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون

الْيَوْمِ الثَّالِثِ يَقُومُ، فَخَرُّوا جِدًّا.

### يسوع يوفي ضربية الهيكل

<sup>24</sup> وَلَمَّا جَاءُوا إِلَى كَفَرْنَاهُومَ تَقَدَّمَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ  
الدُّرْهَمَيْنِ إِلَى بُطْرُسَ وَقَالُوا: أَمَّا يُوْفِي مُعْلَمُكُمْ  
الدُّرْهَمَيْنِ؟ <sup>25</sup> قَالَ: بَلَى. فَلَمَّا دَخَلَ الْهَيْتَ سَبَقَهُ يَسُوعُ  
قَائِلًا: مَاذَا تَطُنُّ، يَا سَمْعَانُ؟ مِمَّنْ يَأْخُذُ مُلُوكُ الْأَرْضِ  
الْجَبَايَةَ أَوْ الْجَزِيَّةَ: أَمِنْ بَيْنِهِمْ أَمْ مِنَ الْأَجَانِبِ؟ <sup>26</sup> قَالَ لَهُ  
بُطْرُسُ: مِنَ الْأَجَانِبِ. قَالَ لَهُ يَسُوعُ: فَإِذَا الْبُنُورُ  
أَخْرَازُ. <sup>27</sup> وَلَكِنْ لِيَلَّا نُغَيِّرَهُمْ، اذْهَبْ إِلَى الْبَحْرِ وَأَلْقِ صَيَّارَةً  
وَالسَّمَكَةَ الَّتِي تَطْلُعُ أَوَّلًا خُذْهَا. وَمَتَى فَتَحْتَ فَاهَا تَجِدُ  
إِسْتَارًا، فَخُذْهُ وَأَعْطِهِمْ عَنِّي وَعَنْكَ.

شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

<sup>19</sup> اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟ <sup>20</sup> عیسی ایشان را گفت: به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می‌گویم: اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البتّه منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود. <sup>21</sup> لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.

### دومین پیشگویی درباره مرگ و قیام عیسی

<sup>22</sup> و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت: پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد، <sup>23</sup> و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست. پس بسیار محزون شدند.

### درباره مالیات معبد

<sup>24</sup> و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: آیا استاد شما دو درهم را نمی‌دهد؟ <sup>25</sup> گفت: بلی. و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟ <sup>26</sup> پطرس به وی گفت: از بیگانگان. عیسی بدو گفت: پس یقیناً پسران آزادند. <sup>27</sup> لیکن مبدا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلابی بیندازو اوّل ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!